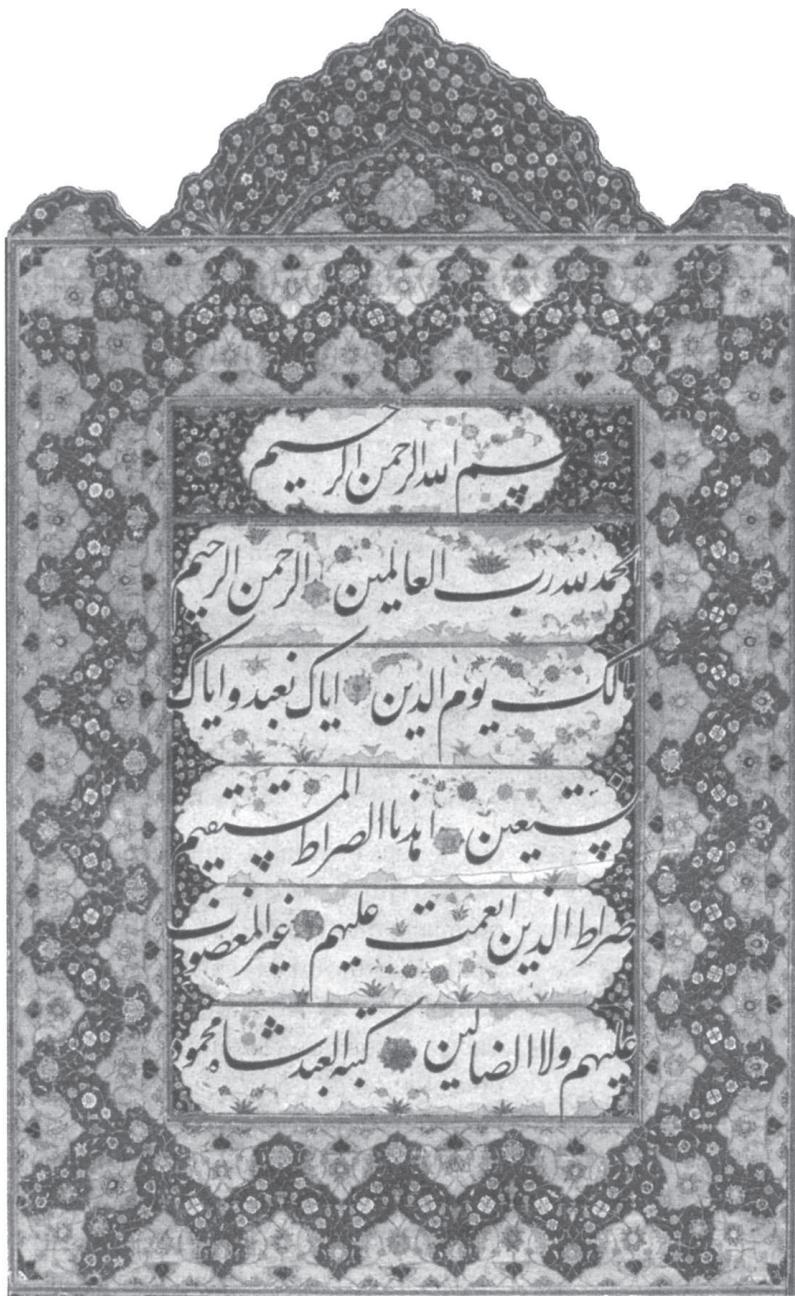


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
يَا يَوْمَ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْأَلُ  
يَعْنَى أَيْمَانَ الْأَصْرَاطِ  
صَرْطَانِ الدِّينِ الْعَمَتَ تَعْلِمُ غَيْرَ الْمَعْصُومِ  
عَلِيهِمْ وَلَا إِلَيْهِمْ كَيْفَ الْعَدْلُ شَاهِدٌ



# شرح جنون

تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی

سید احمد بهشتی شیرازی



عنوان و نام پدیدآور: شرح جنون تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ‌شیرازی /سیداحمد بهشتی شیرازی، ۱۳۲۳ –

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهري: ۹۷۶۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۵۱-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

دادداشت: نهایه.

موضوع: حافظ، شمس الدین محمد، ۷۹۲-ق. دیوان — نقد و تفسیر

Hafiz, Shamsoddin Mohammad, 14th century . Divan-- Criticism and interpretation: Persian poetry -- 14th century -- History and criticism

ردہ بندی کنگره: PIR۵۴۳۵

ردہ بندی دیویسی: ۱/۳۲

شارہ کتابشناسی ملی: ۸۵۶۷۷۱۰



# شرح جنون

تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ‌شیرازی

سید احمد بهشتی شیرازی

سیاه مشق و خوشنویسی جلد و صفحات: استاد سید محمد احصائی

طرح جلد: رضا عابدینی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: فاطمه‌بیگم بهشتی

چاپ اول: ۱۴۰۱

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پاسارگاد

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۵۳۶۳۱ - ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: [www.rowzanehnashr.com](http://www.rowzanehnashr.com)

rowzanehnashr

rowzanehnashr

ISBN: 978-622-234-451-1

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۵۱-۱

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است \*





## شرح جنون / هفت

- از پی نفریح طبع و زیور حسن و طرب ..... ۴۹۳  
 از چار چیز مگذر گز عاقلی و زبرک ..... ۷۰۱  
 از چشم خود پرس که ما را که می کشد ..... ۴۸۲  
 از خلاف آمد عادت بطلب کام که من ..... ۳۳۳  
 از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف ..... ۴۸  
 از زبان سوین آزاده ام آمد به گوش ..... ۴۰۹  
 از اوی همه مستی و غرورست و تکبر ..... ۴۶۴  
 اسامن تویه که در محکمی چو سنگ نمود ..... ۴۹۸  
 اسم اعظم پکند کار خود ای دل ..... ۳۹ ..... ۶۹۷  
 اگر آن توک شیرازی بدست آرد دل ما را ..... ۴۴۸  
 اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن ..... ۴۲۰  
 اگرچه زنده رود آب حیات است ..... ۵۲۰  
 اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است ..... ۵۲۴  
 اگر شراب خوری جرudsای فشن بر خاک ..... ۶۸۱  
 الا ای ساریان منزل دوست ..... ۴۰۴  
 الا ای طوطی گویای اسرار ..... ۳۰۶  
 الا ای بوسف مصری که کردت سلطنت ..... ۴۸۲  
 الا یا آنها المساقی ادر کاسا و تاؤنها ..... ۵۶۹  
 اهل نظر دو عالم در یک نظر بیاژند ..... ۹۲  
 ای دل شبای رفت و تجیدی گلی ز عیش ..... ۱۵۵  
 ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است ..... ۱۹۹  
 ای صبا گر به جوانان چمن یاز رسی ..... ۳۴۷  
 ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو ..... ۴۸  
 ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست ..... ۴۱  
 ای گل خوش نسیم من بليل خویش رامسوز ..... ۴۶۰  
 این تقوی ام تمام که یا شاهدان شهر ..... ۳۰۶  
 این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی ..... ۲۸۱

## فهرست ایيات شرح شده:

- آب حیوان تیره گون شد خضر فرش پی کجاست ..... ۳۹۳  
 آب حیوانش ز منقار بلاخت می چکد ..... ۴۴  
 آین به روزنامه اعمال ما فشن ..... ۶۶۰  
 آتش آن نیست که برشعله او خنند شمع ..... ۴۹۶ . ۲۷  
 آتش زهد و ریاخمن دین خواهد سوخت ..... ۶۴  
 آخر ای خاتم چمشید همایون آثار ..... ۷۰۳  
 آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است ..... ۲۲۹ ..... ۱۴۵  
 آسمان بار امانت توانست کشید ..... ۴۳۵  
 آشنا یان ره عشق در این بحر عمیق ..... ۱۴۴  
 آشنا یی ته غریب است که دلسوز من است ..... ۱۴۵ ..... ۱۴۶  
 آنجا که کار صومعه راجلوه می دهند ..... ۳۹۱  
 آن چشم جادوانه عایل فریب بین ..... ۴۳  
 آن را که بیوی عنبر زلف تو آرزوست ..... ۵۶۲  
 آن سیمچرده که شیرینی عالم بای است ..... ۵۱۱ ..... ۱۷۷  
 آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن ..... ۶۷۲  
 آینه سکندر جام می است بنگر ..... ۶۷۲  
 از این مزوجه و خرفه تیک در تنگم ..... ۱۱۰

## هشت / شرح جنون

بی خلق و لطف توان صید کرد اهل نظر.....	۴۳۴	این لطایف کز لب نعل تو من گفتم که گفت... .	۴۲۲
بی دُرد و صاف تو راحکم نیست خوش درکش	۳۳۷	این همه شهد و شکر کر سخنم می ریزد.....	۱۸
به دلربایی اگر خود سرآمدی چه عجب .....	۱۷۷	با تو پیوسم و از غیر تو دل بپریدم .....	۶۲۳
به روز واقعه تابوب ما ز سرو کنید .....	۴۰۴	با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم .....	۳۵۳
به زیر دلن ملتعم کمندها دارند.....	۷۵	باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک .....	۶۴۸
به صدق کوش که خورشید زاید از نست.....	۵۲۶	بازی دهر بشکندش بیضه در کلاه .....	۴۴۵
به صوت بلبل و قمری اگر نوشی من .....	۴۶۵	بال بگشای و صنیر از شجر طوبی زن .....	۴۱۶
به مطریان صبوحی دهیم چمامه پاک .....	۵۶۹	با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی .....	۵۱۴
به می پرسنی از آن نقش خود بر آب زدم .....	۴۸۲	بیر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر .....	۷۰۰
به هیچ زاهد ظاهر پرسن نگذشم .....	۴۰۸	بخواه دفتر اشعار راه صحرای گیر .....	۴۱۸
بیا بیا که تو حور پیشتر را رضوان .....	۵۵۵	بله ساقی می باقی که در جنت تغواصی یافت ..	۵۱۷
بیا باده رنگین که یک حکایت راست .....	۴۰۸	بده کشته می تاخوش برآیم .....	۵۰۹
بیا ساقی آن بکر مستور مست .....	۷۰۲	بر خود چو شمع خنده زنان گریه می کنم .....	۱۷۷
بیا ساقی بدہ رطل گرام .....	۴۱۱	برگ نوابه شد و ساز طرب نماند .....	۲۴۰
بیا که رایت منصور پادشاه رسید .....	۵۱۴	برو این دام بر مرغی دگر نه .....	۲۶۱
بیا و کشتن ما در شط شراب انداز .....	۵۱۰	بسته دام و قفس باد چو مرغ وحشی .....	۲۵۰
بی خبرند زاهدان، نقش بخوان و لا تقل .....	۱۸۲	پُصرِب سیفیک قتلی حیاتنا آیدا .....	۲۴۲
بیدلی در همه احوال خدا با او بود .....	۱۰۹	بنازم به دستی که انگور چید .....	۴۹۶
بیشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل شوکت ..	۶۸۳	بنت‌العنب که صوفی ام الحبائش خواند .....	۴۷۲
بی ماه مهر افروز خود تا پگذرانم روز خود ..	۲۵۸	بنده پیر خرایاتم که درویشان او .....	۲۹۴
بی معرفت میاش که در من بزید عشق .....	۱۴۲	بنده پیر مغانم که زجهلم برهاند .....	۲۹۶
پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب .....	۲۰۸	بنوش می که سبک روحی و لطیف مدام .....	۷۵
پرسیدم از طبیعت احوال دوست گفتا: .....	۴۸۴	به آب روشن می عارقی طهارت کرد .....	۴۱۵
پری نهفته رخ و دبو در کرشمه حسن .....	۴۹۳	به باع تازه کن آیین دین زردشتی .....	۵۶۰
پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان .....	۲۹۱	به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمای .....	۷۰۶
پیر ما گفت خطاب بر قلم صنع ترفت .....	۳۰۰	به خاک پای تو ای سرو تازپرور من .....	۶۸۱
پیش بالای تو میرم چه به صلح و چه به جنگ ..	۲۲۵	به خاکپای صبوحی کنان که تامن مست .....	۴۰۸

## شرح جنون / نه

چه جای گفته خواجهو و شعر سلیمان است.....	۵۲۵.....	نا ایند معمور باد این خانه کز خاک درش.....
چه عذر بخت خود گویم که آن عیار.....	۴۰۹.....	نا چه بازی رخ تمايد بیدقی خواهیم راند.....
چه فتنه بود که مسأله قضا انگیخت.....	۲۱۱.....	ناشد آن مه مشتری درهای حافظ رایگوش... .
چهل سال بیش رفت که من لاف می زنم.....	۴۲۳.....	نا صد هزار خار نمی روید از زمین .....
حافظ از دست مده صحبت این کشته نوح .....	۳۴۸.....	نا کنی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود ...
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق .....	۵۲۱.....	نا کنی می صبح و شکر خواب یامداد.....
حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار .....	۵۱۳.....	نا همه خلوتیان جام صبوحی تغیر ند... ۲۳۴ . . . . .
حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی.....	۲۸۴.....	تکیه بر تقوی و داشن در طریقت کافری است..
حافظ مرید جام می است ای صبا برو، ۲۷۶ . . . . .	۲۷۰.....	نهانه منم کعبه دل بتکده کرده.....
حافظ مکن اندشه که آن بوسف مدروی .....	۳۸۰.....	توانگرایادا درویش خود بدست آور.....
حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس .....	۱۷۱.....	جز فلاتون خُم تشنین شراب .....
حباب وار برآندازم از شساط کلاه.....	۴۸۶.....	جمال دختر رز تور چشم ماست مگر.....
ححجان دیده ادراک شد شعاع جمال .....	۱۹۷.....	جمال دختر رز تور چشم ماست مگر... ۴۷۸ . . . . .
حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد .. . . . .	۳۲۷.....	جنگ هفتاد و دو ملت همه را اعدار بینه ..
حدیث مدعیان و خیال همکاران .....	۳۱۹، ۱۳۹.....	چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت .. . . . .
حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو... . . . .	۵۷۰.....	چنگ خمیده قامت می خواند به عشرت ... . . . . .
خامان ره ترفته چه دانند ذوق عشق.....	۵۱۱.....	چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید .. . . . .
خدای را مددی ای دلیل راه حرم .....	۶۹۸.....	چو با حبیب نشینی و باده پیمامی .. . . . .
خرد ز پیری من کی حساب برگیرد .. . . . .	۲۸.....	چو پیش صبح روشن شد که حال مهر... . . . . .
خرقه پوشان دگر مست گلشتند و گذشت .. . . . .	۸.....	چو گل سوار شود بر هو اسلامیان وار .. . . . .
خرزینه داری میراث خوارگان کفر است.....	۴۷۷.....	چو ماه نوره نظارگان بیچاره .. . . . .
خمشکن نمی داند این قدر که صوفی را.....	۴۰۴.....	چو من ماهی کلک آرم به تحریر .. . . . .
خموش حافظ و این تکه های چون زر سرخ .. . . . .	۴۸۵.....	چو مهمنان خراباتی به عزّت پاش یا رتدان .. . . . .
خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان .. . . . .	۶۵۸.....	چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی .. . . . .
خوبان پارسی گوی خشنادگان عمر ند.....	۲۱۹.....	چون ز جام بی خودی رطلي کشی .. . . . .
خود گرفتم کانکنم سجاده چون سوسن به.... . . . .	۳۶۲.....	چون من گدای بی نشان، مشکل بود یاری چنان. ۳۴
خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت.....	۴۴۵.....	چون می رود این کشته سرگشته که آخر .. . . . .

## ده / شرح جنون

دل از وحشت زندان سکنادر بگرفت.....	۱۰۹.....	خيال حوصله بحر می پرم هيهات، ۱۴.....
دل من در هواي روی فخر.....	۲۰۹.....	خييز تا بر کلک آن نشاش جان افشا نکنم.....
دُموعي بعَذْكُم لَا تُخِرُّوْهَا.....	۵۵۵.....	خييز و در کاسه زر آب طربناک انداز، ع.....
دوای در د خود اکنون از آن مفرج جوی.....	۴۲۴.....	داشتم دلقی و صد غیب مرا می پوشید.....
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار.....	۳۰۷.....	دامن دوست بذست آرو ز دشمن بگسل.....
دولت از مرغ همایون طلب و سایه او.....	۴۶۴.....	دامن کشان همی شد ر شرب زر کشیده.....
دو پار زیرک واژ باده کهن دو منی .....	۳۰۰.....	در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد.....
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر.....	۲۸۸.....	در آن هوا که جز برق اندر طلب تباشد.....
راز درون پرده چه داند فلک خموش.....	۳۲۴.....	در ازل داده است ما راساقی نعل ثبت .....
راسی خاتم فیروزه بو اسحاقی .....	۳۱۲.....	در این چمن گل بی خار کس تجدید آری.....
رشته تسبیح اگر بگستم معدوم بدار.....	۶۶۶.....	در این مقام مجازی بجز پیاله مگیر .....
روز اول از کلک تو پک قطره سیاهی .....	۴۴۵.....	در بیان طلب گرچه ز هرسو خطروست.....
ز آفتاب قبح ارتفاع عیش بگیر .....	۵۳۱.....	در خیال این همه لعبت به هوس می بازم .....
زان باده که در میکده عشق فروشند .....	۲۰۳.....	در دیر مغان آمد یارم قادحی در دست .....
زاد چو از نماز تو کاري نمی رود .....	۶۶۹.....	در راه ما شکسته دلی می خرند و بس .....
زن تبداد حوادث نمی توان دیدن .....	۶۵۸.....	در سفالین کاسه رندان به خواری منگرید .....
ز جیب خرقه حافظ چه طرف بتوان بست .....	۱۹۳.....	در شب قدر ارجحی کردام عییم مکن .....
ز در درآ و شبستان ما متور کن .....	۱۹۷.....	در صومعه راهد و در خلوت حافظ .....
زرقیب دیوسیرت به خدای خود پناعم .....	۵۱.....	در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست .....
زرکن آیاد ما صد تو خش الله .....	۵۲۰.....	در کار گلاب و گل، حکم ازلى این بود .....
ز ملک تا ملکو نش حجاج برگیرند .....	۶۹۳.....	در تهائخانه عشرت صنمی خوش دارم .....
زو صفح حسن تو حافظ چگونه نطق زند .....	۴۹۰.....	در هو چند معلق زنی و جلوه کنی .....
زین سفر گر به سلامت یه وطن بازرسم .....	۱۸.....	درین قائله امن کانچنان رفتند .....
ساعد آن یه که بپوشی تو چو از بهر نگار .....	۶۶۸.....	درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر .....
ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی .....	۶۸۳.....	دست خوش جنما مکن آب رخم که فیض ابر ..
ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت .....	۷۷.....	دل زتاوک چشمیت گوش داشتم لیکن .....
ساقی بیار باده که ماه صیام رفت .....	۳۹۰.....	دل از صومعه و صحبت شیخ است ملول .....

## شرح جنون / یازده

شراب ارغوانی را گلاب اندر قلچ ریزیم.	۶۳۰	۲۵۹	ساقی بیار جامی و زخلوتم برون کش ..... ۱۲	
شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش.	۶۲۴		ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان ..... ۳۳۵	
شراب خانگی ام پس می مغافنه بیار.	۳۵۵		ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت ..... ۵۳۱	
شرابی بی خمارم بخشش بارب.	۳۲۹		ساقی چراغ می به ره آفتاب دار.	۷۸۰
شوابی تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش.	۱۲۳		ساقی حدیث سرو و گل و لاله.	۶۶۰
شکر شکن شوند همه طوطیان هند.	۲۲۸		سالها پیروی مذهب رنداز کردم.	۶۴۹
شکفتنه شد گل حمری و گشت بیلبل مست.	۸۴		سایه طایبر کم حوصله کاری نکند.	۱۵۸
شهماز دست پادشمهم بارب از چه حال.	۴۹۹		ستارهای بذرخشید و ماه مجلس شد.	۶۷۰
شهری است پرکر شمه و خوبیان زشن جهت.	۱۶۵		ستاره شب هجران تمی فشاند نور.	۵۳۷
شیخم به طیوه گفت که رو توک عشق کن.	۱۵		سحر چون خسرو خاور علم برسکو هساران زد.	۵۲۹
شیطان غم هر آنچه تواند بگو بگن.	۲۷۷		سخن اندر دهان دوست گوهر.	۲۴
شیوه حور و پری خوب و لطف است ولی.	۱۰۷		سخن در پرده می گوییم چو گل از غمچه.	۵۶۱
صاحب دیوان ما گوینی تمی داند حساب.	۴۶۴		سر ز حیرت به در میکدها برکردم.	۲۸۷
صبا زان لوئی شنگول سرمست.	۵۶۷		سر ز مسنت برنگیرد نایه صبح روز حشر.	۴۴۳
صد باد صبا اینجا با سلسه می رقصند.	۵۶۸		سرشک گوشه گیران را چو در یابند در یابند.	۵۳۸
صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند.	۲۸۰		سرو بالای من آنگه که در آید به سماع.	۲۱۲
صوف برکش ز سرو باده صافی درکش.	۵		سرود مجلس چمشید گفته اند این بود.	۶۹۲
صوفیان جمله حریفند و نظریاز ولی.	۹۶		سمند دولت اگر چند سرکش است ولی.	۱۱۹
صوفیان واستند از گرو می همه رخت.	۵۳		سوی رنداز قلندر به ره آورد سفر.	۱۱۲
صوفی مرا به میکده برد از طریق عشق.	۲۷۷		شاها اگر به عرش رسانم سریر فضل.	۳۶۶
صوفی نهاد دام و سر حتمه بارز کرد.	۳۳۵		شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت.	۶۹۵
طڑه شاهد دنیا همه بند است و فریب.	۱۷۰		شاه غازی خسرو گیشستان.	۶۰۷
طعم خام بین که قصه فاش.	۵۱۳		شب تاریک و بیم و موج و گردابی چنین هایل.	۳۶۱
عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند.	۴۲		شب رحلت هم از بستر روم ناقصر حور العین.	۵۶۰
عاشق از قاضی نترسد می بیار.	۴۸۳		شیب مجnoon به لیلی گفت کای معجوب.	۳۰۳
عبوس زهد به وجه خمار تشیشد.	۳۳۰		شیب می گفت چشم کس ندیده است.	۲۴
عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ.	۱۵		شد حظ عمر حاصل، گر زانکه با تو ما را.	۱۰۱

## دوازده / شرح جنون

- عشق دردانه است و من غواص و دریا میکده... ۱۱
- عشق میورزم و آمید که این فن شریف ... ۱۲۷
- عیب مستان مکن ای خواجه کزین کهنه رباط... ۶۲۲
- غرض کرشمه حسن است و رته حاجت نیست. ۵۴۶
- فاتحه‌ای چو آمدی بر سر خسته‌ای بخوان... ۱۱۷
- فعیب راحی فی کل حین ... ۱۴۰
- فردا اگر نه روپس رضوان به ما دهند... ۴۸۴
- فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید... ۶۴۱
- فرورفت از خم عشقت دم، دم می‌دهی تاکی. ۱۷۶
- فریاد که از شش جهتم راه بیستند... ۴۹۶
- فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد. ۴۸۷... ۴۱۲
- قصام بهشت و دوزخ آن عقده‌گشای ... ۱۶۳
- قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش... ۴۹۵
- کحل الجواهری به من آرای نسیم صبح ... ۴۰۷
- کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن ... ۳۹۰
- کشنی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز ... ۴۰۱
- کلید گنج سعادت قبول اهل دل است ... ۵۰۳
- کنون به آب می‌لعل خرقه می‌شویم ... ۶۵
- کوس ناموس تو بر کنگره عرش زنیم ... ۳۹۳
- که تاوجد را کارسازی کنم ... ۷۱
- کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد ... ۲۸۴
- کی عطرسای مجلس روحانیان شدی ... ۴۷۴
- گدالخت جان که شود کار دل تمام و نشد ... ۵۱۳
- گر امانت به سلامت بیرم یا کی نیست ... ۴۴۷
- گر به دیوان غزل صدر تثیم چه عجب ... ۳۶۳
- گرچه صبور فوت شد، کوش که پیش از... ۲۳۷
- گرچه صد رودست در چشم مدام ... ۱۰
- گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار... ۲۲۲
- گر فوت شد سحور چه نقصان صبور هست ... ۲۴۰
- گر کمیت اشک گلگونم تبودی گرم رو، ۱۰۵
- گرم ترانه چنگ صبور نیست چه باک... ۲۳۷
- گنهم هوای میکده غم می‌برد ز دل... ۱۷۹
- گلعدای ز گلستان جهان ما را پس ... ۱۰۴
- گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند. ۳۱۹... ۸۰
- گیسوی چنگ بیرید به مرگ می‌تاب ... ۶۴۰
- ماجرایم کن و بیا آکه مرا مردم چشم... ۸۸
- ماه کنعتانی من مسند مصر آن تو شد... ۲۳
- مجنو درستی عهد از جهان سمت نهاد ... ۲۹۶
- محترم دار دلم کاین مگس قند پرست. ۴۷۹
- مردم چشمیم به خون آخشته شد... ۴۸۱
- مرغان باغ قافیه بستجند و بذله گوی ... ۲۲۱
- مرغان از نفس خاک هوایی گشتم ... ۴۹۹
- مرغ کم حوصله را گو خم خود خور که بر او... ۱۵۶
- مرتع حافظ و از دلبران حفاظ مجوى ... ۳۱۵
- مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت. ۲۸۵
- مکارم تو به آفاق می‌برد حافظ ... ۵۴۱
- مگر خضر مبارک پی نواند ... ۸۲
- من به خیال راهدی گوشتشین و طرفه آنک ... ۱۹۱
- منش با خرقه پشمین کجا اند رکمند آرم ... ۴۷۶
- منکران راهم ازین می دو سه ساغر بچشان ... ۴۱۰
- من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست ... ۴۸۸
- من که شب‌هاره نقا زدهام بادف و چنگ... ۲۳۹
- من که ملوں گشتمی از نفس فرشتگان ... ۱۷۲
- من گدا هوس سرو قامشی دارم ... ۳

## شرح جنون / سیزده

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم.....	۱۵۳.....	منم که گوشة میخانه خانقاہ من است.....	۲۳۷.....
هردم به یاد آن لب میگون و چشم مست.....	۲۳۳.....	مهندس فلکی راه دیر شش جهتی .....	۱۶۴.....
هر سر موی مرا با تو هزاران هوس است.....	۲۳.....	میان جعفرآباد و مصلّی.....	۵۱۹.....
هر که چون لاله کاسه گردان شد .....	۷.....	میان عاشق و معشوق هیج حایل نیست.....	۳۶۹.....
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست .....	۱۰۸.....	می خورد خون دلم مردمک چشم و سراست.....	۹.....
همای زلف شاهین شهرت را .....	۵۰۰.....	میمی در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد.....	۷۸.....
همتم بدرقه راه کن ای طایر قنس .....	۲۴۹.....	ناظر روی تو صاحب نظر انند ولی .....	۸۸.....
هو لخواه تمام جاتا و می دانم که می دانی .....	۵۳۸.....	ناموس چند ساله اجداد نیکنام .....	۳۹۲.....
هیچ حافظ نکند درخم محراب فلك .....	۳۱۴.....	نامه تعزیت دختر رز برخوانید .....	۶۴۰.....
یار یا ماست، چه حاجت که زیادت طلبیم.....	۲۰۳.....	تبود چنگ و ریاب و گل و تبید که بود .....	۶۲۳.....
یارب این قافله را لطف اzel بدرقه باد .....	۴۰۰.....	تحشت موعظه پیر میفروش این است.....	۷۰۳.....
یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم .....	۱۶۶.....	نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان .....	۵۳.....
یار ما چون سازد آغاز سماع .....	۲۱۱.....	نصاب حسن در حد کمال است.....	۴۹۳.....
یار مردان خدا باش که در کشتن توح .....	۳۵۰.....	تصبیحت گوی رنداز را که با حکم قضایا .....	۳۱۵.....
یکدم شرین بحر خدا شو گمان مبر .....	۵۴۳.....	تصبیحتی کنمت یاد گیر بعد از من .....	۲۹۶.....
		تصبیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر .....	۲۹۶.....
		نگاری چایکی شنگی پریوش .....	۵۶۶.....
		نگوییمت که همه ساله می پرسنی کن .....	۴۶۸.....
		نیست بر نوح دلم جز الف فامت یار .....	۲۳.....
		نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست .....	۵۶۴.....
		واعظان کاین جلوه بر محرب و منبر می کنند .....	۲۷۳.....
		واعظ شحننه شناس این عظمت گو مفروش ...	۲۷۱.....
		ور تهد در ره ما خار ملامت زا هد .....	۱۸۹.....
		وصال روی جوانان غنیمتی دانید .....	۲۸۶.....
		وصف رخساره خورشید رخفاش مپرس .....	۴۹.....
		وفا از خواجه گان شهر یا من .....	۷۹.....
		وه که ڈردانه ای چنین نازک .....	۱۲۰.....



## مقدمه

در احوال شیخ ابوسعید ابوالخیر نوشته‌اند که به آخر عمر، هر جای که نشستی گفتی: قحط خدای آمد، قحط خدای! پیش از این قحط آب و نان بودی، اکنون قحط خدای آمد! معنای کلام شیخ چیست؟ نه آن است که هر که قدمی بر می‌دارد، نه از بهر خدای بر می‌دارد؟ نه آن است که هر که قلمی به دست می‌گیرد، نه از بهر خدای می‌گیرد و نه از بهر خدای می‌نویسد؟ بلکه می‌نویسد برای رضای خلق و آب و نان و علف و اشتهرار، که او را به نویسنده و مترجمی و مفسّری بشناسند و آماس کند و بزرگی بفروشد.

حدود شصده سال است بر خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی دروغ می‌بنند. حدود شصده سال است که مدّعیان و منکران و خودبینان این شاعر آسمانی و پهلوان میدان معرفت و چشم و چراغ همه شیرین سخنان را ملعوبة اغراض و دکان داری و فضل فروشی خود کرده‌اند. شاخه نبات او را نمی‌فهمند و معشوقة او می‌پندارند. سمرقند و بخارای او را در نمی‌یابند و داستان ملاقات او را با تیمور خون ریز جعل می‌کنند. رمز و راز زندان سکندر و ملک سلیمان را نمی‌دانند و آن را شیراز و یزد و اصفهان می‌نویسنند. نمی‌گویند که او کشته کیست و شهید چیست، می‌نویسند «... مفهوم نشد که به چه مناسبت اطلاق کلمه شهید بر او شده است» شهر عشق و جلوه‌های جمال و جلال یار و کرشمه معشوقي را در نمی‌یابند و داستان شش دختر شیرازی را می‌سازند و بر سر زبان‌ها می‌اندازند. ذُردانه او را آلت شرم معنی می‌کنند. عابدان آفتاب را مجوس می‌نویسند و گربه عابد کتاب کلیله و دمنه را به عاشقی چون عmad فقیه نسبت می‌دهند. یکی او را شاعر مدّاح می‌خواند و رمز و راز شاه و وزیر را در شعر او نمی‌بینند. یکی او را شاهد باز می‌گوید

## شانزده / شرح جنون

و نظریازی عاشقان و عارفان را نمی فهمد. یکی او را کفرگوی یک لاقب امی خواند و نقش خوبیش در آیینه صاف و پاک او می بیند. غوغاییست.

**ناصر بخارایی:**

بر خوان خاصان غوغای عام است  
خاص الخواصند از بی نصیبان

ای عزیز، تو باید در دریای معنی کلام انبیا و اولیای حق شنا کنی. این مدعیان و نامحرمان تو را شناسنامی آموزند. آنان کودکان شن باز لب دریای عشق اند و همه اش رنگ و باد و بود. کجا ترا شناگری آموزند. تاکسی نبیند که موجی از این دریا چگونه خانه های شنی این کودکان را ویران می سازد، اهل معنی و شناگر دریای عشق نخواهد شد.

اگرچه برای شناخت خواجه شیراز و شعر او باید روزگار و محیط اجتماعی و سیاسی، فرهنگی او را بشناسیم، ولی این فرع قضیه است. اصل این است که عشق را بشناسیم و عاشقان را بشناسیم، و از اینها مهمتر معشوق رندان و قلندران و مجنونان و مسکینان الهی را بشناسیم. باید در بابیم که معشوق اهل نظر و نظریازان کیست و آنان غلام و بنده و فقیر کدام درگاهند. آیا تردیدی در این است که همه آنان خود را مسکین و فقیر و بنده و غلام و چاکر و بیچاره خوانده اند؟ مسکین و بیچاره چه کس؟ شاه شجاع و شیخ ابواسحاق؟ آیا کسی که سربه دنیا و عقبی فرونمی آرد، خود را غلام و خاک آستان شاه و وزیری می خواند؟ آیا کسی که گدای آستان دوست پادشاه اوست، فاجر و فاسقی را مدح می گوید؟ آیا کسی که جهان فانی و باقی را فدای شاهد و ساقی خود می کند، به عالم نظری دارد؟ خواجه شیراز درویش است و به تعبیر مولانا شمس الدین تبریزی: درویش جوهر عشق است. خواجه شیراز روحانی است، و روحانی کسی است که پاک و آینه شده است و روح محض شده است. این که می فرماید در مجمع روحانیان گه گاه جامی می زنم، مجلس شاه شجاع و شیخ ابواسحاق را می گوید؟ اگر این است، لسان الغیبی و ترجمان الاسراری و صوفی صومعه قدس بودن او کجاست؟ بر گور کدام بچه باز و شرابخوار و زن باره ای مناره ای برپاست؟ کلام کدام انکار کننده رستاخیز و کفرگویی جان آدمیان را به رقص می آرد و تازه می کند و آب در چشم مخانه می گرداند؟

ای عزیز، این مدعیان و منکران و زاهدان، چیزی نمی نویسند که خدا را و انبیا و اولیای خدا را خوش آید. همه اش فضل فروشی و صورت پرستی و دروغ. همه اش بازی

## شرح جنون / هفده

با کلمات و ژاژخایی. جانشان را بگیر و مگو که حافظ عاشق و شیدای حق است. جانشان را بگیر و مگو که این می و باده و شرابی که می فرماید، شراب عشق و محبت و معرفت و توحید است. جانشان را بگیر و مگو که این ثلاثة غساله‌ای که می فرماید، خون جگر پاره پاره اوست که از خوف و رجای مشعوقش از دیدگان سرازیر می‌کند و بدان وضو می‌گیرد. غیر از آنکه خواجه شیراز شهید مشعوق و کشته غمزه خون ریز اوست، شهید و کشته مدعايان و نامحرمان و زاهدان ظاهرپرست و ادیبانیست که در کربلا حافظشناسی صدهزار تیر زهرآگین به سوی او رها کرده‌اند. اگر خاقانی خود را حسین دوران خویش و ناالهان و مدعايان و منکران را شمر و یزید دوران خود می‌خواند، خواجه شیراز، مظلوم همه دوران‌هاست و مدعايان و نامحرمان و منکران همه دوران‌ها بر او تیغ کشیده‌اند و به سوی او تیرهای زهرآگین پرتاب کرده‌اند.

خاقانی:

من حسین وقت و ناالهان یزید و شمر من  
روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

آیا محمد قزوینی که می‌نویسد جنس خانگی همان شراب انگوری است، و پارسایان را ایرانیان و تازیان را اعراب معنی می‌کند، به سوی او تیرهای زهرآگین پرتاب نکرده است و دل نازین او را نَخسته است؟

آیا پژمان بختیاری که نوشته است بیت زیر را خواجه برای شب زفاف خود سروده، او را دل آزرده نکرده است؟

وه که دردانه‌ای چنین نازک  
در شب تار سفنتم هومن است

آیا قاسم غنی که درباره همین بیت نوشته است: «این شعر صريح بر تمایلات شهوانی و عشق صوری است»، و با کمال و قاحت و بی‌انصافی خرابات را در بیت زیر فاحشه‌خانه نوشته است، دل خواجه را نَخسته است؟

مقام اصلی ما گوشة خرابات است  
خداش خیر دهد آن که این عمارت کرد  
جوابش همان است که مولانا می‌فرماید:

## هجدہ / شرح جنون

چه دانی تو خراباتی که هست از شش جهت بیرون  
خرابات قدیم است آن و تو نو آمده بیرون  
آیا اینکه او نوشته است دو بیت زیر را برای بچه‌ای گفته است، دل او رانیازرده است؟:  
مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش  
لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدھش  
دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی  
بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش

او همچون رفیقش محمد قروینی می‌نویسد: «مراد از جنس خانگی، شراب خانگی است. یعنی شراب ساخته خانه، نه آنکه از خارج می‌خربند. مؤید دیگر لقب «خمشکن» و «محتسب» است. یعنی محتسب که خُم باده فروشان را می‌شکند، با شراب خانگی بهتر از لعل رمانی چه می‌تواند بکند:

خمشکن نمی‌داند که صوفی را  
جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی

او نمی‌دانسته که برای خم‌شکنان و محتسبان کاری نبوده که به وسیله جاسوسان و اراذل و اوپاش خود، دهان‌ها را ببینند و به هزار شیوه دیگر جنس‌های خانگی را معدوم کنند. بلکه مراد از این جنس خانگی، آن چیزی است که صدهزار محتسب و اراذل و اوپاش ایشان هم نتوانند آن را ببینند. چونکه خم آن جان و تن عاشق خداست و پیاله آن، چشم و دل ایشان.

مولانا:

عاشقان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش  
خون انگوری نخورده، بادهشان از خون خویش

دکان جمله طبیبان خراب خواهم کرد  
که من سعادت بیمار و داروی دردم  
هزار رحمت بر سینه من شرابخانه عالم شدست سینه چُوا مردم

آیا نویسنده حافظنامه که همان مطالب کهنه و ظاهر پرستانه قزوینی و غنی را تکرار می‌کند و پیر مغان را می‌فروش زرده‌شی می‌نویسد، دل همه محبّان و عاشقان را نمی‌آزاد؟ می‌نویسد: «اسطوره پیر مغان ساخته طبع حافظ است، همانطور که فی المثل

## شرح جنون / نوزده

رستم به یک معنی پروردۀ طبع فردوسی است.» برای که می‌نویسد؟ آیا اهل کتاب و معنی نمی‌دانند و ندیده‌اند که سنتایی و عطار و مولانا و شیخ محمود شبستری و سعدی و خواجه، همه و همه، پیر مغان و پیر خرابات را به جای حضرت احديت و انبیا و اولیا به کار برده‌اند؟:

پیر مغان اهل خرابات مرتضاست  
دیر مغان گزین و در آن خانقاہ باش  
راز شیرازی

آیا کسی که در شرح مفاهیم کلیدی، بلبل را از تیره گنجشکان و کبک را از خانواده ماکیان می‌نگارد، سرّ پیر مغان و پیر خرابات داند؟ در این مرز و بوم هر بچه مدرسه‌ای می‌داند که بلبل در ادب پارسی سمبل عاشق است و کبک رمز و نشانه غافل، از تیره گنجشکان و ماکیان چه معنی دارد؟

آیا آنکه لسان الغیب را یک لاقبای کفرگو و انکارکننده رستاخیز می‌خواند تیری زهرآگین به سوی او نشانه نمی‌رود.

مدّعیان و ظاهر پرستان همینان‌اند. ژان باتیست نیکلا که در حدود یکصد سال پیش یعنی در سال ۱۸۶۷ رباعیات خیام را به فرانسه ترجمه کرد، در مقدمه مفصل خود خیام و حافظ را عارف و مرد خدا و عاشق حق تصویر و تعریف می‌کند. حافظ و خیامی که دختر رزشان شراب عشق و محبت است که جان‌های عاشقان را پاک و تابناک می‌گرداند و به مقام قرب الهی می‌رساند. آیا این عجب نیست که یکصد سال پیش فرنگیان، گوته و نیچه و دیگران، نازینیان و عاشقان ما را شناخته‌اند و از شراب روحانی ایشان نوشیده‌اند و ما هنوز درباره لفظ و کلمه و تلمیحات و استعارات و کنایات آنان بحث و جدل می‌کنیم؟

گیرم برغم شما مدّعیان، پیر مغان خواجه شیراز می‌فروش زردشتی است و دُردانه او آلت شرم و جنس خانگی شرابی که در خانه انداخته باشند، کفرگوست و انکارکننده رستاخیز، آیا این است کسی که محمد گلندام، دوست و همدرس و جامع دیوان او، او را معدن‌اللطائف الروحانیه و مخزن المعارف السبحانیه می‌خواند؟ آیا این است کسی که به‌واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان به جمع غزلیات خویش نپرداخت؟ آیا این است کسی که دولتشاه سمرقندی درباره او می‌نویسد او را حالاتی است که در حوزه طاقت بشری درنیايد و کلامش واردات غیبی است؟ آیا این است کسی

«برای خرید شرح جنون به آدرس زیر مراجعه کنید»

[شرح جنون](#)

[نشر روزنه](#)